

چرا اینها جہنمی شدند؟



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد(ص) و اهل بيته الطاهرين

با اینکه خداوند همه جور اسباب هدایت بشر از قبیل عقل که پیامبر باطنی است و فطرت که انسان را بطرف خوبیها گرایش می دهد و پیامبران و کتابهای آسمانی و نشانه های مختلف آفاقی و انفسی برای بشریت آماده کرده و در اختیار گذاشته است ولی همیشه عده زیادی از مردم بخاطر تبعیت از نفس اماره و شیطان ملعون، راه گمراهی را می پیمایند و از نور وارد تاریکی می شوند. و حاضر نیستند به دستورات خدا عمل کنند!

در قران کریم از قول جهنمی ها نقل شده که وقتی اهل بهشت از انها می پرسند چرا شما جهنمی شدید؟ می گویند:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ۖ إِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ ۚ 38
فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ 40 عَنِ الْمُجْرِمِينَ 41 مَا سَلَكَكُمْ 37
فِي سَقَرٍ 42 قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ 43 وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ 44 وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ 45 وَكُنَّا
نُكَذِّبُ يَوْمَ الدِّينِ 46 حَتَّىٰ اٰتَانَا الْيَقِيْنَ 47... (۱)

؛ هر کسی نزد خدا در گرو دستاورد خویش است

مگر اهل دست راست که حق بندگی خدا ادا کردند و خود را از رهن به درآوردند و از گرفتاری (39) رها ساختند .

آنان در بوستان های بهشتی قرار دارند ، و می پرسند ، (40)

: از گنهکاران (41)

چه چیزی شما را به دوزخ درآورده است ؟ (42)

. در پاسخ می گویند : ما از نماز گزاران نبودیم (43)

. و بینوا را اطعام نمی کردیم (44)

. و با باطل گرایان در بیهودگی فرو رفته و در گفتار و رفتار باطل به سر می بردیم (45)

. و روز جزا را دروغ می شمردیم (46)

. تا این که مرگمان که حقیقتی تردیدناپذیر بود در رسید (47)

در این گفتگو بین اهل بهشت و اهل جهنم، جهنمی ها چهارتا علت برای جهنمی شدن ذکر می کنند:

یکی اینکه بی نماز بودند! دوم اینکه به فقرا غذا نمی دادند! سوم اینکه با اهل باطل عمر خود را به بطالت

می گذراندند و چهارم اینکه قیامت را انکار می کردند!

ما در این کتاب این چهارتا عامل را توضیح می دهیم. انشالله خوانندگان محترم استفاده بفرمایند.

کرمانشاه. زمستان 99

ما بی نماز بودیم!

نماز انقدر برای رسیدن انسان به کمال مهم است که آدم بی نماز به هیچ وجه نمی تواند به کمال برسد و اصلاً خداوند ما را برای نماز خواندن خلق کرده است و همه پیامبران نماز خوان بوده اند بطوری که عیسی نبی در گهواره می گوید خداوند مرا به نماز سفارش کرده است^۲ و موسی نبی در اولین مکالمه اش با خداوند جهانیان، خداوند به او تکلیف نماز را می فرماید.^۳ ولی عده ای حاضر نیستند نماز بخوانند و تمام عمر بی نماز به سر می برند! در نتیجه سر از جهنم در میاورند! و در جواب بهشتیان که از آنها می پرسند چرا جهنمی شدید می گویند: ما بی نماز بودیم!

بقول بعضی از اولیاء خدا اگر نماز انسان درست شود همه کارهای او درست میشود و اگر نماز انسان درست نباشد در همه کارهایش گیر پیدا میشود!

علل بی نمازی چیست؟

یک: خواص جامعه شامل دانشمندان، هنرمندان، ورزشکاران، اساتید دانشگاه و دبیران مدارس و روسای ادارات و نهادها اگر بانماز باشند باعث میشود اکثریت مردم هم نمازخوان بشوند ولی اینگونه نیست و اکثریت خواص جامعه یا بی نماز هستند یا کسی نماز خواندن آنها را در ملا عام ندیده است!

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (31مریم) مرا مبارک قرار داده هر کجا باشم و^۲ مرا به نماز و زکات تا زمانی که زنده ام سفارش فرموده است.
إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

منم من ،خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار (طه ۱۴)

به نظر شما حضور معلمان و کادر مدرسه در نماز جماعت چقدر باعث تشویق دانش آموزان در نماز می شود؟

در مقطع راهنمایی از مجموع 238 نفر دانش آموز دختر، 80/25٪ این حضور را مؤثر دانسته و 19/75٪ آن را بی تأثیر قلمداد کرده اند

در مقطع متوسطه از مجموع 166 نفر دانش آموز پسر، 77/11٪ این حضور را مؤثر دانسته و 22/89٪ آن را بی تأثیر قلمداد کرده اند

دوم: اعضای مهم خانواده اگر اهل نماز باشند معمولاً فرزندان هم نمازخوان بار می آیند.

در مطالعاتی که در مورد رابطه میان مذهبی بودن پدر و مادر و مذهبی شدن فرزندان صورت گرفت، این نتیجه بدست آمد که نقش مادر در مذهبی شدن دختر و نقش پدر در مذهبی شدن پسر بیشتر است و در صورتی که بین پدر و مادر اتفاق نظر و عمل مذهبی وجود داشته باشد این تأثیر هم روی دختران و هم روی پسران بیشتر خواهد بود. وقتی که اتفاق نظر مذهبی بین پدر و مادر وجود نداشته باشد، تأثیر پدر بر تربیت مذهبی فرزندان بیشتر است.^۴

ایجاد اسوه و الگوی مناسب برای جوانان

وجود الگو و سرمشق مناسب به یادگیری رفتار صحیح می انجامد. اگر رفتار والدین مناسب نباشد و سرمشق خوبی برای فرزندان نباشند، مدل رفتاری خوبی نخواهند داشت. باید مدلهای و الگوها درست رفتار کنند تا نوجوانان سرمشق رفتاری خوبی داشته باشند و رفتار مناسبی نشان دهند.^۵

سوم: رسانه ها و نویسندگان و فیلمنامه نویسان اگر به نماز اهمیت بدهند و آثار خود را در راستای اشاعه فرهنگ نماز بکار بگیرند قدم مهمی در نمازخوان کردن مردم برداشته اند ولی اینگونه نیست و حتی یک درصد هم در این زمینه کار نکرده اند!

رشد اخلاقی، ارزشی و دینی در نوجوانی و جوانی، ص 914
روانشناسی نوجوانان و جوانان، ص 229^۵

آیا رسانه ها می توانند باعث دور کردن جوانان از نماز بشوند؟ کدام رسانه؟
در مقطع راهنمایی از مجموع 233 نفر دانش آموز دختر، 51/07٪ پاسخ خیر و 48/93٪ پاسخ بلی داده اند. اکثر کسانی که جواب بله داده اند از رسانه های بیگانه نام برده اند و حتی به بعضی از برنامه های خاص آن هم اشاره کرده اند که نشان دهنده این است که این دانش آموزان کم بیش از این رسانه ها استفاده می کنند.

در مقطع متوسطه از مجموع 170 نفر دانش آموز پسر، 68/82٪ جواب مثبت داده اند و 31/18٪ جواب منفی. در این مقطع دانش آموزان به رسانه های بیگانه و شبهاتی که در این رسانه ها در مورد دین اسلام مطرح می شود، اشاره نموده اند.

چهارم: دوستان و معاشران

بسیاری از رفتارها و افکار افراد متأثر از فکر و رفتار دوستان آنها است. لذا دوستان صمیمی تر نقش بسزایی در ترغیب فرد به نماز یا غفلت و ترک نماز دارند

انتخاب دوستان مناسب

دوستان نقش مهمی در شکل گیری رفتار اجتماعی نوجوانان دارند. چه بسیار نوجوانانی که در اثر همنشینی با دوستان ناباب به انحراف کشیده شده اند و پس از خطا کاری و اشتباه خود می گویند: "یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً" (۶) وای بر من، ای کاش فلان شخص را دوست خود نگرفته بودم. البته این تأسف نتیجه ای ندارد. اسلام به مسأله دوستی توجه خاصی نموده و حتی معیار سنجش فرد را دوست او دانسته است.

پیامبر (ص) می فرماید: افراد تابع عقیده دوست خود هستند، پس مواظب باشید که با چه کسی دوست می شوید. (۷) دسته ای از جوانان استدلال می کنند که تحت تأثیر دوست قرار نمی گیرند، اما اینگونه نیست و بنابر گفته امام صادق (ع) آنکه با دوست ناباب مصاحبت می کند به سلامت نمی ماند و حتماً

آلوده می شود. بر این اساس اسلام جوانان را از دوستان ناباب بر حذر می دارد و حتی الفاظی که حاکی از تحذیر و ممانعت است به کار می برد. امام علی(ع) فرمودند: از همنشینی با کسی که تو را اغفال می کند و فریب می دهد دوری کن، زیرا چنین کسی تو را خوار می کند و به هلاکت می اندازد (۸).

دوستان شما مشوق نماز جماعت در مدرسه هستند؟

در مقطع راهنمایی از مجموع 243 نفر دانش آموز دختر، 63/79٪ پاسخ بلی و 36/21٪ پاسخ خیر دادند..

در مقطع متوسطه از مجموع 174 نفر دانش آموز پسر، 59/2٪ پاسخ مثبت و 40/8٪ پاسخ منفی دادند.

پنجم: تبلیغات مسموم علیه دین

افراد و بخصوص جوانان و نوجوانان به دلیل آمادگی پذیرش هر نوع اندیشه و رفتار ارائه شده ، و از طرف دیگر به دلیل ضعف و ناتوانی علمی و عقلی ناشی از عدم اطلاعات کافی و مناسب ، قادر به تجزیه و تحلیل و تشخیص درست از نادرست نیستند . در چنین وضعیتی اگر در معرض وسوس و تبلیغات مسموم مخالفین و منحرفین از اسلام ناب محمدی (ص) و ارزش الهی ، خاصه نماز قرار گیرند، دچار شک و تردید شده و در نهایت نسبت به دین و عبادت خدا بی اعتنا می گردند.

ششم: آگاه نبودن از نقش نماز در سعادت انسان

هفتم: چون به نماز معرفت ندارند نماز برای آنها خسته کننده و کسل اور است!

درحالی که اگر بدانند نماز چیست هیچگاه دست از نماز بر نمی دارند.

پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله) می فرماید: «لَوْ تَعَلَّمُ مَا لَكَ فِي الصَّلَاةِ وَمَنْ تُتَّاجِي مَا انْفَتَلَتْ» (بحار لأنوار، ج ۷۴، ص ۸۰)؛

« اگر بدانی نماز چیست و با چه کسی نجوی و گفتگو می کنی خسته نمی شود و نماز را به اتمام نمی
» بری

چرا ملاصدرا یکشنبه روز گریه کرد؟

زمانی که فیض کاشانی در قمصر کاشان زندگی می کرد، پدر خانمش، (ملاصدرا)، چند روزی را به عنوان
میهمان نزد او در قمصر به سر می برد

در همان ایام در قمصر، جوانی به خواستگاری دختری رفت

والدین دختر پس از قبول خواستگار، شرط کردند که تا زمان عقد نه داماد حق دارد برای دیدن عروس
به خانه عروس بیاید و نه عروس حق دارد به بیرون خانه برود. از این رو، عروس و داماد که عاشق و
شیدای همدیگر بودند و می خواستند همدیگر را ببینند، به فکر چاره ای افتادند که نه با شرط مخالفت
بشود و نه والدین عروس متوجه بشوند

لذا عروس حيله ای زد و گفت: من فلان موقع به قصد تکاندن فرش به پشت بام می آیم و تو هم داخل
کوچه بیا، همدیگر را ببینیم

در آن وقت مقرر، دختر فرش خانه را به قصد تکاندن به پشت بام برد و فرش را تکان می داد و داماد
هم از داخل کوچه نظاره گر جمال دلنشین عروس خانم بود و مدام این جملات را می خواند

اومدی به پشت بوندی اومدی فرش و تکوندی

اومدی گردی نبوندی اومدی خودت و نشوندی

در این حال، عارف بزرگوار، ملاصدرا از کوچه عبور می کرد و این ماجرا را دید و شروع به گریه کردن
کرد.

او یک شبانه روز بلند گریه می کرد تا این که فیض کاشانی از او پرسید: چرا این گونه گریه می کنی؟

ملاصدرا گفت: من امروز پسری را دیدم که با معشوقه خود با خوشحالی سخن می گفت. گریه من از این جهت است که این همه سال درس خوانده ام و فلسفه نوشتم و خود را عاشق خدای متعال می دانم اما هنوز با این حال و صفایی که این پسر با معشوقه خود داشت من نتوانستم با خدای خود چنین سخن بگویم. لذا به حال خود گریه می کنم.

داستان گوهرشاد و جوان عاشق

گوهرشاد، همسر شاهرخ میرزا، زنی مؤمن و با تقوا بود که مسجد گوهرشاد که در کنار حرم امام رضا علیه السلام است، و دارای معماری ارزشمندی است، به دستور او ساخته شد.

گوهرشاد، در زمانی که مسجد در حال ساخت بود، گاهی سرکشی می کرد و از معماران، پیشرفت کار را پرس و جو می نمود. روزی که برای سرکشی ساختمان آمده بود، بادی وزیدن گرفت و گوشه روبندش بلند شد و یکی از کارگران چهره گوهرشاد را دید و با همان یک نگاه سخت دلباخته و شیفته او شد. کارگر از شدت عشق به گوهرشاد، روز به روز ضعیف و نحیف می شد. سرانجام مریض شد و در بستر بیماری افتاد، اما او جرأت ابراز این عشق را به کسی نداشت. مادرش روزی به دیدن او رفت و با دیدن وضع رقت بار فرزند به گریه افتاد. کارگر راز خود را با مادرش در میان گذاشت. مادر هم برای رفع این مشکل پیش گوهرشاد رفت و ماجرا را برای او تعریف کرد. گوهرشاد ابتدا از شنیدن ماجرا متاثر و ناراحت شد. اما برای نجات آن جوان به مادرش پاسخ مثبت داد و گفت: ازدواج با پسر را البته با شرایطی می پذیرم و آن شرط این است که پسر چهار شبانه روز تمام در محراب مسجد به نماز و عبادت مشغول شود و ثواب آن را مهریه من قرار دهد. اگر این شرط را کامل به انجام رساند، آنگاه من هم از شوهرم شاهرخ میرزا طلاق می گیرم و با پسر ازدواج می کنم.

مادر به خانه بازگشت و توافق و شرط گوهرشاد را به پسرش گفت.

جوان با خوشحالی از بستر بیماری بلند شد و گفت: چهار روز که سهل است اگر یک سال هم می گفت، قبول می کردم.

جوان خود را آماده کرد و به محراب عبادت رفت. چهل شبانه روز با اخلاص و حضور قلب به عبادت و راز و نیاز پرداخت. تاثیر معنوی نماز در این مدت در قلب و روح جوان راسخ شد و چشمه های حکمت و معنویت از قلبش جوشیدن گرفت.

روز آخر، گوهرشاد کسی را فرستاد تا از حال و روز جوان جويا شود آن شخص به جوان گفت: من را گوهرشاد فرستاده است تا ببیند اگر به شرطت عمل کرده ای، او هم به عهد خود وفا کند.

جوان با بی اعتنائی تمام در پاسخ گفت: برو به خانم بگو من هرگز حاضر نیستم برای رسیدن به وصال او از معشوق و محبوب حقیقی خود دست بردارم!

گوهرشاد که بصیرت دل داشت، جوان عاشق را با تدبیری هوشمندانه از عشق مجازی به عشق حقیقی هدایت کرد و لذت عبادت و نماز و نیاز با خدای مهربان را به او چشانید.

منع: تبیان.

داستان جوان و دختر حاکم

داستان عجیب درباره رسیدن به حاجتها با نماز: ملا محسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را بصورت نثر می آوریم

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد دیدار

کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و باخود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجایم رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.

راهکار نماز خوان کردن افراد بی نماز چیست؟

مهم ترین راهکار، خداشناسی است. اگر فرد بی نماز، خدا را بشناسد اگر انسان هدف مقدسی داشته باشد که ان جلب رضایت خدا است دیگر روزها برایش تکراری نیست. اگر خدا را محبوب و معشوق خود قرار دهد و روی خداشناسی کار کند زندگی برایش دوست داشتنی است همچنان که مرگ هم برایش دوست داشتنی است. و این فرد به خواسته های محبوبش عمل می کند. وقتی محبوب انسان از او خواسته نماز بخواند با عشق تمام می پذیرد و نماز عاشقانه می خواند و انقدر نماز برایش دوست داشتنی است که شخصی مانند سید علی قاضی نگران است نکند در بهشت نگذارند نماز بخواند! و علامه امینی که هزار رکعت پشت سرهم نماز می خواند از او می پرسند خسته نمیشوی؟ جواب می دهد مگر ماهی از شنا کردن در آب خسته میشود تا من از نماز خواندن خسته شوم!

پس باید افراد بی نماز را خداشناس نماییم. از مهربانی خدا. از کرامت خدا. از لطف خدا بگوییم. از زیبایی خدا. از محبت های خدا به بندگان. از عفو و گذشت خدا. از اینکه اگر هزار بار معصیتش کنیم با

یکبار توبه همه را پاک می کند بگوییم. از اینکه وقتی همه مارا رها می کنند او همراه ما است و هرگز مارا تنها نمی گذارد بگوییم. از اینکه تنها پناهگاه دائمی ما اوست که با اغوش باز همیشه مارا می پذیرد. از اینکه هر وقت بخواهیم می توانیم با او حرف بزنیم و... بگوییم. انوقت فرد بی نماز شاید از ما مومن تر شود.

در اینجا به چند نمونه اشاره می کنم:

اخوند کاشی طبق نقلی اول لات بود از لات های کاشان و ادم بی نمازی بود! سرماجری به اصفهان فرار کرد و حوزه و طلبه هارا دید و عاشق طلبگب شد و شد طلبه! ولی چه طلبه ای. بجایی رسید که وقتی نماز می خواند، چنانچه گویند در نماز صبح در سوره حمد عبارت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را گاه بیش از صد بار به حالت خضوع عاشقانه و عارفانه تکرار می کرد و آنقدر این را مکرر می گفت که به حالت بیهوشی نقش بر زمین می شد و هنگامی که به هوش می آمد، برمی خواست و دو رکعت نماز معمولی و ساده می خواند.

از بزرگانی چون حاج آقا رحیم ارباب در احوال آخوند ملا محمد کاشانی نقل است: «هر نیم شب نمازی چنان با سوز و گداز می خواند و بدنش به لرزه می افتاد که از بیرون حجره صدای حرکت استخوان هایش احساس می شد!

مورد دوم:

در زمان عارف کامل، ملا حسینقلی همدانی (ره) در نجف اشرف، مردی شرور زندگی می کرد که به عبد فرّار مشهور بود. او همواره به مردم آزار می رساند و باعث ترس آن ها می شد.

از قضا روزی ملا حسینقلی همدانی در صحن مطهر حضرت علی (ع) نشسته بود که عبد فرّار از آنجا گذشت. آن مرحوم هیچ اعتنایی به او نکرد. همین موضوع، سبب اعتراض او شد. او به ملا حسینقلی گفت: مرا نمی شناسی؟ من عبد فرّارم. چرا به من احترام نگذاشتی؟

ملا حسینقلی در کمال آرامش پاسخ داد: عجیب است، چرا به تو عبد فرّار می گویند؟ از خدا گریخته ای یا از رسول او؟ تأثیر همین کلام ساده ملا، عجیب بود. عبد فرّار با شنیدن این سخن، غرق در اندیشه و

متاثر به خانه بازگشت. فردای آن روز، ملا حسینقلی پس از کلاس درس، به شاگردان فرمود: دیشب مردی از نیکان درگذشت، بر ماست که در تشییع جنازه‌اش شرکت کنیم. پس برای شرکت در تشییع جنازه به راه افتادند تا ببینند متوفی کیست؟ ناگاه خود را در برابر خانه عبد فرّار دیدند. با تعجب به ملا نگریستند. مراسم تشییع که به پایان رسید، شاگردان ملا با حیرت، نحوه مرگ عبد فرّار را از همسرش جویا شدند. حرف‌های او حیرت آنان را صد چندان کرد.

هر شب همین که از خانه می‌رفت، آرامش به زندگی‌ام باز می‌گشت. همیشه ناسزا می‌گفت و مرا مورد ضرب و شتم قرار می‌داد، اما دیشب که به خانه برگشته بود، حس و حال عجیبی داشت؛ وقتی آمد از من دلجویی کرد و دقایقی با من حرف زد. سپس به اتاقی رفت و مشغول نماز شد. برایم غیر قابل باور بود، او که هرگز سر بر سجده نگذاشته بود، تا پاسی از شب، مشغول نماز و مناجات بود. صدای حق‌گریه و توبه و استغفارش مرا هم منقلب کرده بود... نزدیکی‌های سحر بود که دیدم صدایی از اتاق نمی‌آید... گفتم شاید به خواب رفته، اما وقتی به سراغش رفتم، دیدم چهره‌اش نورانی است و آرام، گویی به راحتی، مدتی طولانی است که به خواب رفته است... عبد فرّار به خواب ابدی رفته بود.

مورد سوم:

دکتر جفری لانگ، استاد ریاضیات دانشگاه کانزاس است. وی در خانواده‌ای پروتستان در آمریکا به دنیا آمده است. در سن 18 سالگی بی‌خدا شد. و از طرف یکی از دانشجویان مسلمانش نسخه‌ی ترجمه شده‌ای از قرآن هدیه گرفت و ظرف سه سال همه‌ی آن را مطالعه کرد و تصمیم گرفت مسلمان شود.

اندکی از لحظات مسلمانی اش می‌گوید

روزی که مسلمان شدم امام مسجد کتابچه‌ای درباره‌ی چگونگی ادای نماز به من داد. ولی چیزی که برایم عجیب بود، نگرانی دانشجویان مسلمانی بود که همراه من بودند. همه به شدت اصرار می‌کردند که: راحت باش! به خودت فشار نیار! بهتره فعلا آرام آرام پیش بروی... پیش خودم گفتم: آیا نماز اینقدر سخت است؟ ولی من نصیحت دانشجویها را فراموش کردم و تصمیم گرفتم نمازهای پنجگانه را به زودی شروع کنم.

آن شب مدت زیادی را در اتاق خودم بر روی صندلی نشسته بودم و زیر نور کم اتاق حرکت های نماز را با خودم مرور می کردم و توی ذهنم تکرار می کردم. همینطور آیات قرآنی که باید می خواندم و ...همچنین دعاها و اذکار واجب نماز را

از آنجایی که چیزهایی که باید می خواندم به عربی بود، باید آنها را به عربی حفظ می کردم و معنی اش را هم به انگلیسی فرا می گرفتم. آن کتابچه را ساعت ها مطالعه کردم، تا آنکه احساس کردم آمادگی ...خواندن اولین نمازم را دارم. نزدیک نیمه ی شب بود. برای همین تصمیم گرفتم نماز عشاء را بخوانم

در دستشویی آن کتابچه را روبروی خودم گذاشتم و صفحه ی چگونگی وضو را باز کردم. دستورات داخل آن را قدم به قدم و با دقت انجام دادم. مانند آشپزی که برای اولین بار دستور پخت یک غذا را انجام می دهد

وقتی وضو را انجام دادم شیر آب را بستم و به اتاق برگشتم در حالی که آب از سر و صورت و دست و ...پاهام می چکید. چون در آن کتابچه نوشته بود بهتر است آدم آب وضو را خشک نکند^۱ وسط اتاق به سمتی که به گمانم قبله بود ایستادم. نگاهی به پشت سرم انداختم که مطمئن شوم در خانه را بسته ام! بعد دوباره به قبله رو کردم. درست ایستادم و نفس عمیقی کشیدم. بعد دستم را در حالی که باز بود به طرف گوش هایم بالا بردم و با صدایی پایین "الله اکبر" گفتم امیدوار بودم کسی صدایم را شنیده باشد! چون هنوز کمی احساس انفعال می کردم، یعنی هنوز نتوانسته بودم بر این نگرانی که ممکن است کسی من را زیر نظر دارد غلبه کنم ناگهان یادم آمد که پرده ها را نکشیده ام و از خودم پرسیدم: اگر کسی از همسایه ها من را در این حالت ببیند چه فکر خواهد کرد!؟

نماز را ترک کردم و به طرف پنجره رفتم و نگاهی به بیرون انداختم تا مطمئن شوم کسی آنجا نیست. وقتی دیدم کسی بیرون نیست احساس آرامش کردم. پرده ها را کشیدم و دوباره به وسط اتاق ...برگشتم

یک بار دیگر رو به سوی قبله کردم و درست ایستادم و دستم را تا بناگوش بالا بردم و به آرامی گفتم :
الله اکبر. با صدای خیلی پایینی که شاید شنیده هم نمی شد به آرامی سوره ی فاتحه را به سختی و با
لکنت خواندم و پس از آن سوره ی کوتاهی را به عربی خواندم ولی فکر نمی کنم هیچ شخص عربی اگر
آن شب تلاوت من را می شنوید متوجه می شد چه می گویم!! پس از آن باز با صدایی پایین تکبیر گفتم
.و به رکوع رفتم بطوری که پشتم عمود بر ساق پایم شد و دست هایم را بر روی زانویم گذاشتم

احساس خجالت کردم چون تا آن روز برای کسی خم نشده بودم. برای همین خوشحال بودم که تنها
هستم.در همین حال که در رکوع بودم عبارت سبحان ربی العظیم را بارها تکرار کردم. پس از آن
: ایستادم و گفتم

:سمع الله لمن حمده، ربنا ولك الحمد
حس کردم قلبم به شدت می تپد و وقتی بار دیگر با خضوع تکبیر گفتم دوباره احساس استرس بهم
دست داد چون وقت سجده رسیده بود

در حالی که داشتم به محل سجده نگاه می کردم، سر جایم خشکم زد... جایی که باید با دست و
پیشانیم فرو می آمدم. ولی نتوانستم این کار را بکنم! نتوانستم به سوی زمین پایین بیایم. نتوانستم
خودم را با گذاشتن بینی ام بر روی زمین کوچک کنم... به مانند بنده ای که در برابر سرورش
.کوچک می شود...احساس کردم پاهایم بسته شده اند و نمی توانند خم شوند
بسیار زیاد احساس خواری و ذلت بهم دست داد و خنده ها و قهقهه های دوستان و آشنایان را تصور
کردم که دارند من را در حالتی که در برابر آنها تبدیل به یک احمق شده ام، نگاه می کنند. تصور کردم
.تا چه اندازه باعث برانگیختن دلسوزی و تمسخر آنها خواهم شد

انگار صدای آنها را می شنیدم که می گویند: بیچاره جف! عرب ها در سانفرانسیسکو عقلش را از دست
گرفته اند شروع کردم به دعا: خواهش می کنم، خواهش می کنم کمکم کن...نفس عمیقی کشیدم و
خودم را مجبور کردم که پایین بروم. الان روی دو زانوی خود نشسته بودم... سپس چند لحظه متردد
ماندم و بعد پیشانیم را بر روی سجاده فشار دادم... ذهنم را از همه ی افکار خالی کردم و
الله اکبراین را گفتم و از سجده بلند شدم و نشستم. ذهن خود را همچنان ...:سبحان ربی الاعلی گفتم
.خالی نگه داشتم و اجازه ندادم هیچ چیز حواسم را پرت کند

و دوباره پیشانی ام را بر زمین گذاشتم. در حالی که نفس هایم به زمین برخورد می کرد ...الله اکبر جمله ی سبحان ربی الأعلی را خودبخود تکرار می کردم. مصمم بود که این کار را به هر قیمتی که شده انجام بدهم.

برای رکعت دوم ایستادم. به خودم گفتم: هنوز سه مرحله مانده. برای آن قسمت نماز که ...الله اکبر باقی مانده بود با عواطف و احساسات و غرورم جنگیدم. اما هر مرحله آسان تر از مرحله ی قبل به نظر می رسید تا اینکه در آخرین سجده در آرامش تقریباً کاملی به سر می بردم. سپس در آخرین نشستم، تشهد را خواندم و در پایان به سمت راست و چپ سلام دادم.

در حالی که در اوج بی حسی قرار داشتم همچنان در حالت نشسته بر روی زمین باقی ماندم و به نبردی که طی کردم فکر کردم ... خجالت کشیدم که چرا برای انجام یک نماز تا پایان آن اینقدر با خودم جنگیدم. در حالی که سرم را شرم آگین پایین انداخته بودم به خداوند گفتم: حماقت و تکبرم را ببخش، آخر می دانی من از جایی دور آمدم ... هنوز راهی طولانی مانده که باید طی کنم و در آن لحظه احساسی پیدا کردم که قبلاً تجربه نکرده بودم و برای همین وصف آن با کلمات غیر ممکن است.

موجی من را در بر گرفت که هیچگونه نمی توانم وصفش کنم جز اینکه آن حس به « سرما » شبیه، بود و حس کردم که از نقطه ای داخل سینه ام بیرون می تابد. چونان موجی بود عظیم که در آغاز باعث شد جا بخورم. حتی یادم هست که داشتم می لرزیدم، جز اینکه این حس چیزی بیشتر از یک احساس بدنی بود چون به طرز عجیبی در عواطف و احساسات من تاثیر گذاشت. به شکلی تجسم یافت و مرا در بر گرفت و در درونم نفوذ کرد « رحمت » گو اینکه

سپس بدون اینکه سببش را بدانم گریه کردم. اشک ها بر صورتم جاری شد و صدای گریه ام به شدت بلند شد. هرچه گریه ام شدیدتر می شد حس می کردم که نیرویی خارق العاده از رحمت و لطف مرا در آغوش می گیرد. این گریه نه برای احساس گناه نبود ... گرچه این گریه نیز شایسته من بود ... و نه

برای احساس خاری و ذلت و یا خوشحالی... مثل این بود که سدی بزرگ در درونم شکسته و ذخیره ای عظیم از ترس و خشم را به بیرون می ریزد

در حالی که این ها را می نویسم از خودم می پرسم که آیا مغفرت الهی تنها به معنای عفو از گناهان است و یا بلکه به همراه آن به معنای شفا و آرامش نیز هست. مدتی همانگونه بر روی دو زانو و در حالی که بسوی زمین خم بودم و صورتم را بین دو دستم گرفته بودم، می گریستم

وقتی در پایان، گریه ام تمام شد به نهایت خستگی رسیده بودم. آن تجربه به حدی غیر عادی بود که آن هنگام هرگز نتوانستم برایش تفسیری عقلانی بیابم. آن لحظه فکر کردم این تجربه عجیب تر از آن است که بتوانم برای کسی بازگو کنم

اما مهمترین چیزی که آن لحظه فهمیدم این بود ÷ یک روز هم نخواهم توانست با انکار تو زنده بمانم

(حتی فرشتگان نیز می پرسند) اثر دکتر جفری لانگ. "Even Angels Ask" برگرفته از کتاب برگردان از ترجمه ی عربی این قسمت از کتاب توسط دکتر عثمان قدری مکانسی

اما چندتا راهکار فرعی هم بیان می کنیم:

یک: از کودکی روی نماز فرزندان کار شود. حتی اگر نیاز به سخت گیری بود سخت گیری نماید که

تربیت در کودکی بسیار اسان تر از تربیت در نوجوانی است!

خداوند در قران فرموده است:

خداوند در قران می فرماید: **و امر اهلک بصلاة واصطبر علیها:** باید خانواده ات را به نماز سفارش بکنی

و بر این کار استقامت نمایی!

اری سالها باید خانواده را به نماز امر کنی! آن هم نه یک بار نه دو بار هر روز صبح، ظهر، شب!

پیامبر فرمودند که در هفت سالگی فرزند را به خواندن نماز تمرین بدهید و در ده سالگی در صورت نخواندن بر آنها سخت بگیرید حتی گاهی لازم می شود فرزندی را که مقاومت می کنند در مقابل نماز و با هیچ ابزار تشویقی حاضر نمیشوند نماز بخوانند را تنبیه کنند!

خانمی گفتند پسر بیست سالش است و نماز نمی خواند چکار کنم؟ گفتم ایا پدرش نماز می خواند؟ گفت خیر پدرش بی نماز است. گفتم دوشکل اینجا هست یکی بی نمازی پدر و دیگر اینکه باید در نوجوانی او را نمازخوان بار می آوردید الان دیگر دیر شده است. و خیلی سخت است که بعد از بیست ساگی، نمازخوان شود مگر معجزه ای رخ دهد یا اتفاق خاصی صورت بگیرد.

عده زیادی از نمازخوان ها در نوجوانی با سخت گیری والدین نمازخوان شدند.

جوانی می گفت من یتیم بودم و یک ژاندارمی مرا بزرگ کرد و می گفت اگر نماز نخوانی بت نان نمی دهم! و با این سخت گیری من نماز خوان شدم!

اگرچه در ابتدا فرزند با میلی و فقط با زور والدین نماز میخواند ولی بزرگتر که میشود دیگر نماز را رها نمی کند.

حضرت امام درباره نماز فرزندان خیلی سخت می گرفتند!

خانم فریده مصطفوی (دختر امام خمینی)، نقل می کند:

«تازه مکلف شده و شب خوابیده بودم که آقا با اخوی وارد شدند. خیلی سرحال و خوش حال بودند. پرسیدند: «نماز خوانده ای؟» من فکر کردم چون الان آقا سرحال هستند، دیگر نماز خواندن من هم برایشان مسئله ای نیست. گفتم: نه! ایشان به قدری تغییر حالت دادند و عصبانی شدند که ناراحتی سراسر وجودشان را فراگرفت و من خیلی ناراحت شدم که چرا با حرف و عمل مجلس به آن شادی را تلخ کردم». (ستوده، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۳۹)

از هفت سالگی:

خانم خدیجه ثقفی (همسر امام خمینی) نقل می کردند:

«امام از هفت سالگی در تربیت دینی کودکان دقت داشتند و می گفتند: بچه ها از هفت سالگی نماز بخوانند. بچه را تشویق به نماز کن، تا وقتی ۱۰ ساله شدند، عادت کرده باشند». (خمینی، امام در سنگر نماز، دفتر ۷، ص ۱۰۴؛ میریان، پدر مهربان، ص ۷۵)

خدایاداد من را از ملا محمد علی بگیر!

زمانی که ایه الله محمد علی فرزند وحید بهبهانی (که نسل آل آقاها به ایشان می رسد) در کرمانشاه زندگی می کرد و قدرت فراوانی داشت . حکم کرده بود که هرخانه ای که دوتا مرد در آن است یکی از آنها به نماز جماعت حاضر شود!

روزی دیدند شخصی فریاد می کند: خدایاداد من را از ملا محمد علی بگیر!

گفتند مگر ایشان چه ظلمی به شما کرده است! گفت ظلم از این بالاتر که حکم کرده : هرخانه ای که دوتا مرد در آن است یکی از آنها به نماز جماعت حاضر شود!

رسول خدا - صلی الله علیه وآله - : « تارك الصلاة ملعون في التوراة ملعون في الانجيل ملعون في الزبور ملعون في القرآن ملعون في لسان جبرئيل ملعون في لسان ميكائيل ملعون في لسان اسرافيل ملعون في لسان محمد » (الحكم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص: 294)

شاه بی نماز بود. درباری ها بی نماز بودند و بدبخت شدند! اگر شاه و درباریان اهل نماز بودند بدبخت نمی شدند!

امام صادق (علیه السلام) فرمود: اولین عملی که از انسان محاسبه می شود نماز اوست و اگر درست بود، به مابقی اعمال او نظر می شود و اگر نه به مابقی اعمال او نگاه نمی شود. و امام باقر (علیه السلام) فرمود: اولین چیزی که (در روز قیامت) محاسبه می شود نماز است اگر پذیرفته شد مابقی اعمال را می پذیرند. (و گرنه پذیرفته نمی شود). (منتخب المیزان، همان، ص 298 روایت 3591-3604)

جوانانی هستند که ادمای خوبی هستند و آزارشان به کسی نمی رسد و همه از آنها تعریف می کنند ولی متأسفانه به عیب بزرگ دارند! و این است که نماز نمی خوانند! و حاضر نیستند نماز بخوندند! و این باعث شکست آنها در زندگی می شود! چون آدم بی نماز از لطف خدا محروم می شود و شیطان قدم به قدم به او نزدیک می گردد تا اینکه او را از خدا دور کرده و همانند خود که اخراج شده از درگاه الهی است، بدبخت می نماید

بعضی از این جوانان می گویند قبلا می خواندیم! ولی الان نمی خوانیم! این به بی وفایی بر می گردد که آدمی به مدت بندگی خدا را بکند ولی بعد بندگی خدا را به بهانه های مختلف مانند اینکه هرچی دعا کردیم مستجاب نشد! خدا مارو فراموش کرده! بی نمازها خوشبخت ترند و...رها کند

اینها متأسفانه از منافع نماز بی اطلاع هستند!

پیامبر (ص) : لو كان علي باب دار احدكم نهر واغتسل في كل يوم منه خمس مرات اكان يبقی فی جسده من الدرن شیء؟ قلت : لا. قال : فان مثل الصلاة كمثل النهر الجاري كلما صلی صلاة كفرت ما بينهما من الذنوب

اگر باشد در کنار خانه شما نهري و در آن روز پنج نوبت خود را شست و شو دهید، آیا در بدن شما - چیزی از آلودگیها می ماند؟- هرگز! (انسان از آلودگی پاک می شود).- نماز نیز مثل نهر جاری و روانی است که هرگاه بر پا می شود گناهان را می شوید و از بین می برد

(وسائل الشیعه ، ج 2، ص 7)

نماز، وسیله شفا

پیامبر (ص) : قم فصل فان فی الصلوة شفاء

. بر خیز نماز به جا آور! پس همانا در نماز شفا است

(جامع احادیث الشیعه ، ج 4، ص 28)

کفاره گناه

" پیامبر (ص) : الصلوة كفارة الخطايا ثم قرأ: "ان الحسنات يذهبن السيئات

". نماز کفاره گناهان می باشد. سپس آن حضرت این آیه را خواند که : "حسنات سیئات را از بین می برد

(تفسیر ابوالفتوح رازی ، ج 1، ص 248)

دوم: در هنگام ازدواج و یا استخدام یا دوره سربازی ،نماز خواندن را شرط قرار دهند! شاید جوان بی نماز بخاطر این سه مورد، نماز خوان شود!

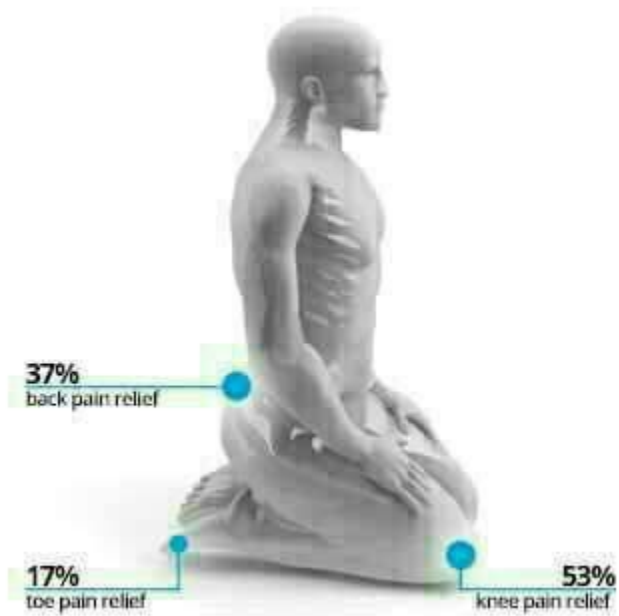
دختر خانمی می گفت خواستگاری داشتم. از او پرسیدم نماز می خوانی؟ گفت نه من با خدا لج کردم!!

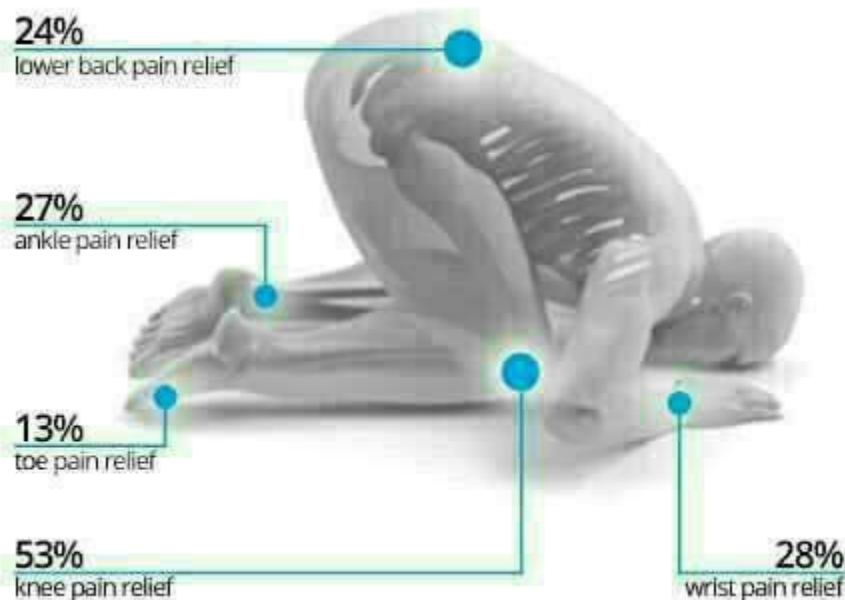
سوم: فلسفه و چرایی وجوب نماز برای جوان بی نماز توضیح داده شود. در این صورت احتمال دارد که نماز را بپذیرد و جزو مصلین قرار گیرد.

گاهی لازم است از قول دانشمندان غربی یا از زبان هنرمندان و قهرمانان راجع به فواید نماز به افراد بی نماز گفته شود.

با سر به سجده گذاشتن، عوامل بروز سرطان ها تخلیه می شوند/ غربی ها ایده های علمی مسلمان ها را به نام خود ثبت می کنند

ه تازگی پژوهشگران هلندی مردم را به انجام حرکاتی در مراکز ورزشی تشویق می کنند که کاملاً با حرکات در نماز مسلمانان ها مطابقت دارد، مربیان ورزشکار این کشور می گویند؛ این حرکات که در نماز مسلمانان وجود دارد، برای سلامت بدن انسان بسیار مفید است





این تصاویر را هلند در مراکز ورزشی و عمومی قرار داده است و از مردم خواسته که حتماً از این حرکات روزی سه بار و هر بار ده دقیقه همراه با حرف‌های آرامش‌دهنده یا خواندن شعر انجام دهند اما در واقع این همان حرکاتی است که خداوند بر مسلمانان واجب کرده است.

به راستی چرا اروپایی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که نماز برای سلامت انسان مفید است؟ چرا گاهی مسلمانان حرکاتی را که خداوند برای ما واجب کرده بی‌توجهی را پیشه می‌کنند؟

ورزش‌های مختلف هر یک تأثیرات مثبتی برای ورزشکار دارد اما از نگاه خداوند ورزش کامل در نماز تداعی شده است، گرچه نگاه اصلی خداوند، طاعت و عبادت است اما نماز دارای آنچنان اثرات مثبت برای سلامتی است که می‌بینیم دانشمندان اروپایی بعد از هزار و چهارصد سال به این موضوع رسیده‌اند.

سجده کردن گذشته از اینکه حداقل نشانه بندگی است، از منظر علمی هم جای بحث دارد، درواقع وقتی فردی سر به سجده می‌گذارد، سیستم گردش خون و حوزه مغناطیسی بدنش بهتر عمل کرده و بارهای الکتریکی منفی از او تخلیه می‌شود.

گفتن ذکر و دعا در نماز یعنی ارتباط با یک خالق که کمک می‌کند انسان توکل بیشتری داشته باشد و اضطراب و نگرانی او به حداقل برسد و حتی اگر فرد احساس تنهایی می‌کند کسی را در کنار خود ببیند؛ وقتی که فرد در حال رکوع است خود را در محضر بزرگی می‌بیند که غیر او بزرگی نیست، پس به رسم ادب، احترام و اطاعت اقامه‌ای می‌بندد که با او صحبت کند و اقرار به سخنانی می‌کند که در گفت‌وگو با هیچکسی این سخنان را به کار نمی‌برد.

ممکن است که شعر و موسیقی ملایم که تخریب‌کننده ذهن و عقل نیست (مانند موسیقی که در جریان آب، نغمه پرندگان و صدای ورزش نسیم شنیده می‌شود)، باعث آرامش انسان شود، اما آنچه خداوند برای آرامش ما قرار داده بهترین و متعالی‌ترین شکل است.

قطعاً شعری که دارای وزن و قافیه و کلمات خاصی که ساخته و پرداخته ذهن انسان‌ها است، آرامش‌بخش است اما عباراتی که در نماز و ادعیه است، ساخته و پرداخته خداوند، مخلوق انسان‌ها و یا امام معصومی است؛ بنابراین مناجات نماز کاملاً دارای تأثیر و خالی از هرگونه حرف‌های بی‌ارزش است؛ در کتاب‌های تالیف شده از جمله علل الشرایع توضیح این تأثیرات مفصل داده شده است.

اندیشمندان به طور گسترده تری درباره نماز و نیایش بحث کرده اند. به ویژه برخی از روان شناسان امروزه به این نتیجه رسیده اند که توجه به خدا و نماز و دعا، بسیاری از امراض روانی را درمان می کند. دکتر الکسیس کارل که برای درمان جنبه های ویرانگر تمدن جدید راهی نمی یابد، (1) در نوشته های بعدی برای معالجه یأس های ناشی از تمدن جدید می گوید: «نیایش، به آدمی نیروی تحمل غم ها و مصیبت ها را می بخشد.» (2) دکتر توماس هیس لوپ می گوید: با این قید که من پزشکم، این سخن را می گویم که نماز، بهترین وسیله ای است که تاکنون برای توسعه اطمینان و تسکین اعصاب و آسایش و نشاط، شناخته شده که زمینه بی خوابی را برطرف می گرداند. (3) سرل برت روان شناس انگلیسی، با تأکید بر نظریه ویلیام جیمز درباره تأثیر نماز می گوید: «ما به واسطه نماز می توانیم وارد انبار بزرگی از نشاط عقلانی شویم که در شرایط عادی یارای وصول بدان را نداریم.» (4) ماهاتما گاندی- رهبر بزرگ هند- در تبیین استقامت روحی اش می گوید: «اگر نماز نبود و با خدا ارتباط برقرار نمی کردم، به طور حتم سال ها بود که دیوانه شده بودم.» (5) نورمن ویزنت گریسی می گوید: «دعا و نماز بزرگ ترین نیرویی است که برای مبارزه با دشواری های زندگی روزانه و به دست آوردن آرامش روحی، شناخته شده است.» (6) هم چنین اندیشمندان غربی به اثر نماز در بهبود بیماری های جسمی نیز اشاره کرده اند. دکتر ادوین فردریک پاورس یکی از متخصصان درمان بیماری های عصبی در ایالات متحده آمریکا می گوید: «ما می بینیم هزاران حالت برای مریض پیش آمده که مشهورترین پزشکان و باهوش ترین طبیبان کمترین امیدی برای بهبودی آن نداشته اند، اما چیزی که در بهبودی او اثر گذاشته، معجزه ای مانند معجزات نماز و ارتباط با خدا بوده است.» (7) در مورد آثار اجتماعی نماز نیز دیدگاه های اندیشمندان غربی قابل تأمل است. ویل دورانت اوصاف و زیبایی های نماز جماعت مسلمانان را به تصویر می کشد. (8) لورا اسقف مسیحی نماز مسلمانان را عامل جذب دیگران می داند. (9) دکتر محمد عثمان، نقش نماز جمعه را در درمان بیماری های اجتماعی بازگو می کند. (10) هراس لیو معتقد است «نماز جماعت مسلمانان کامل ترین درجه مساوات بین مردم است.» (11) گفتیم که اندیشمندان غربی بیش از اندیشمندان مسلمان در مورد آثار اجتماعی و روان شناسی نماز بحث کرده اند، ولی در سخنان برخی از آن ها نکات ظریف درباره ویژگی های باطنی نماز به چشم می خورد. دکتر روزه گارودی، (12) توشی هیکوایزوتسو، (13) مارسل بوازار، (14)- دانشمند و اسلام شناس معاصر سوئیسی- و ویکتور هوگو (15) نگاهی به معنای باطنی و انس قلبی با نماز داشته اند.

منابع خارجی برای مطالب فوق:

<https://www.timez5.com/benefits> <http://www.suffa.net/az/um3jw5yzn4g/119z721/429.html>
<https://www.astronautinews.it/2016/06/a-spinoff-a-day-stuoie-da-preghiera-antimicrobiche/>
<http://dunyanews.tv/en/Technology/377997-Islamic-daily-prayers-can-reduce-lower-back-pain->
<https://www.siasat.com/news/muslim-prayer-can-reduce-lower-back-pain-study-1265638/>
http://blog.timez5.com/2017/07/31/prayer-time-and-its-benefits/#.W_ewEWgzZPY <https://vrgl.ir/GgHk4>

چهارم: از ابزارهای تشویقی استفاده شود. که اگر نماز بخوانی فلان وسیله برای شما خریداری میشود و...

همانطور که قرآن کریم به مومنین وعده بهشت را داده است.

با خدا چه شرطهایی گذاشت!

شخصی می گفت من چوپان بودم و بی نماز! گفتم خدایا اگر کاری کنی تا من شهری شوم و خانه ای در

شهر داشته باشم نماز می خوانم! اتفاقا همین گونه شد و من شهری شدم و من مدتی نماز خواندم ولی

دوباره بی نماز شدم ! چون در شهر ما خیلی از افراد تریلی داشتند یا شاگرد تریلی بودند گفتم:خدا یا
اگر کاری کنی شاگرد تریلی شوم نماز می خوانم!اتفاقا بعد از مدتی شاگرد تریلی شدم و نماز
خواندم!ولی بعد از مدتی باز بی نماز شدم و گفتم خدا یا اگر کاری کنی تا من صاحب تریلی شوم دیگر تا
آخر نماز می خوانم!اتفاقا بعد از مدتی صاحب تریلی شدم و سر عهدم ماندم!

ما به به فقرا غذا نمی دادیم!

انسان زمانی انسان است که خود را در قبال دیگران مسئول بداند و تا می تواند یاری گر دیگران باشد
بنی ادم اعضای یکدیگرند...

پیامبر (ص) فرمود

«لا یرحم الله من لا یرحم الناس» خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند»

اگر فقری را ببینیم و بتوانیم کمک کنیم و کمک نکنیم در قیامت ما را به جهنم می برند!
برای همین پیامبران و امامان علیهم السلام مرتب به فقرا غذا می دادند.

پیامبر همه روزه به فقرا پول و غذا می داد.

امیرمومنان شبانه برای فقرا غذا می برد

امام علی (علیه السلام) روزها روزه می گرفت و شب ها را به گرسنگی می گذراند و غذای خویش را به فقرا می داد. سوره ی هل اتی و آیه ۲۷۴ سوره ی بقره، در باب ایثار آن حضرت نازل شده اند.^۹

خداوند متعال در آیه ۸ سوره هل اتی (انسان) می فرماید: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا». علمای شیعه اتفاق نظر دارند این آیه به همراه آیاتی دیگر (هجده آیه از این سوره یا تمامی آن) درباره سه روز روزه گرفتن امام علی (علیه السلام)، فاطمه (سلام الله علیها)، حسنین (علیهما السلام) و فضه نازل شده است. این افراد با اینکه گرسنه بودند، افطاری خود را به دنبال درخواست مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.

امام علی (علیه السلام) کارگری می کرد و اجرتش را تصدق می نمود و خود از فرط گرسنگی، بر شکمش سنگ می بست. در سخاوت آن امام بس که اعداء عدو ایشان، یعنی معاویه، در مورد ایشان می

^۹ قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۸۴، قم، هجرت، ۱۳۷۴

گوید: اگر علی، خانه ای از طلا و خانه ای از کاه را مالک شود، طلا را بیشتر تصدق می دهد تا هیچ از آن نماند.^{۱۰}

. «الفضل ما شهدت به اعداء» فضیلت آن است که دشمنان نیز به آن گواهی دهند
راوی می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که نام امیر المؤمنین نزد او به میان آمد. امام صادق بسیار او را ستودند، آنگاه فرمودند: همانا وی از دارایی خویش هزار بنده خرید و در راه خدا و برای رهایی از دوزخ، آزاد کرد که بهای آن را از دسترنج خود و عرق پیشانی خویش تهیه کرده بود
هرگاه ثروتی دست امیر المؤمنین (علیه السلام) می رسید فقرا و تهیدستان را با خبر می ساختند و پس جمع شدن آن ها، پول ها را از دست راست به دست چپ خویش می ریختند و می فرمودند: «ای درهم های زرد و سفید، غیر مرا فریب دهید». آنگاه همه ی آن ها را بین محرومین تقسیم می کرد و سپس دو رکعت نماز شکر می خواند.^{۱۱}

دیگر امامان هم اینگونه بودند.

در تاریکی شب

معلى بن خنيس گفت ، شبى امام صادق عليه السلام از خانه به قصد رفتن به ظله بنى ساعده (آنجا که سایبان بنى ساعده بود و روز در گرما آنجا جمع مى شدند و شب فقراء و غريبان در آنجا مى خوابيدند) بيرون شدند و آن شب بارانى بود.
من نیز دنبال آن حضرت بیرون آمدم که ناگاه چیزی از دست امام به زمین افتاد و فرمود: (خداوندا آنچه افتاد به من برگردان) من نزدیک رفتم و سلام کردم و فرمود: معلى ، گفتم : بلى فدایت شوم ،
. فرمود: دست به زمین بکش هر چه بدست بیاید جمع کن و بمن بده
من دست بر زمین کشیدم ، دیدم نان است که بر زمین ریخته شده است ، پس جمع کردم و آنرا به آن حضرت میدادم که کیسه ای از نان شد
عرض کردم : فدایت شوم بگذار کیسه نان را بدوش بگیرم و بیاورم ؟ فرمود: نه ، من اولی تر به

¹⁰. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، مؤسسه المحمودی، بیروت، لبنان، بخش امام علی ج ۳ ص ۷۶ شماره ۱۱۰۹

¹¹. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۶۹، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۰ق

برداشتن آن هستم و لکن ترا اجازه می دهم که همراهم بیائی ، گفت پس با امام به ظله بنی ساعده رسیدیم ، و در آنجا گروهی از فقراء در خواب بودند. امام در زیر لباس آنان یک یا دو عدد نان می گذاشت تا نانها تمام شد و برگشتیم .
گفتم فدایت شوم این گروه شیعه هستند. فرمود: اگر شیعه بودند خورش آنها را حتی نمکشان را می دادم

درباره امام رضا علیه السلام آمده که:

هرگاه برای امام رضا علیه السلام سفره می انداختند ، امام علیه السلام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند : « فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةُ » یعنی : « کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند یا به فقیر غذا بدهند...»

علمای ربانی هم همیشه به فقرا کمک می کردند

«از اشخاص موثق، بطور متواتر رسیده که در بقعه پیر محمد واقع در محله حیدرخانه دزفول، فقری عاجز بود و شیخ انصاری هر شب شام خود را به آن فقیر می داد و خود باشکم گرسنه می خوابید یا به اندک چیزی قناعت می کرد .

بخششهای شیخ در پنهانی بود . بسیاری از فقرا، معاش معینی داشتند که همیشه سالانه و ماهانه، به آنان می رسید و هیچ نمی دانستند که از کجا تأمین می شوند .

در شبهای تار و سحرها، بر در خانه فقرا می رفت و لباس خود را مبدل می کرد و صورت را می پوشانید و به هر خانواده ای بمقدار احتیاجشان مرحمت می فرمود . هنگامی که از دنیا رفت معلوم شد که آن مردی که بر در منازل محرومین در اوقات غیر متعارفه می آمده است، شیخ انصاری بوده است .» (سیمای فرزندگان ، ص 359)

«درباره شیخ زین العابدین مازندرانی که مرجع تقلید بوده است، آمده است: تا می توانست قرض می کرد و به مردم می داد و هر چند وقت یکی از ثروتمندان هند به کربلا می آمد و قرضهای او را می داد! دریکی از سفرهایش به سامراء، سخت مریض می شود و چون میرزای شیرازی از او عیادت می نماید و او را دلداری می دهد، شیخ می گوید: من هیچ گونه نگرانی از مرگ ندارم!

ولکن نگرانی من از این است که بنا به عقیده ما امامیه، وقتی که می میریم، روح ما را به امام عصر (عج) عرضه می کنند. اگر امام سؤال بفرمایند: زین العابدین! ما بتو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی! چرانکردی؟ من چه جوابی به آن حضرت می توانم بدهم؟

میرزا پس از شنیدن این سخن به منزل می رود و هرچه از وجوه در آنجا داشته، میان مستحقین قسمت می کند.

گفته اند که جناب مازندرانی او بسیار خوش سیرت و نیکو محضر و کم خوراک بود و اغلب اوقات با نان و سرکه و برنج تغذیه می کرده است.

همچنین نقل کرده اند که روزی بینوائی بدر خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت، بادیه مسی منزل را برداشت و به او داد و گفت: این را ببر و بفروش!

دوسه روز بعد که اهل خانه متوجّه شدند بادیه نیست، فریاد کردند که بادیه را دزد برده است! صدای آنان در کتابخانه بگوش شیخ رسید. فریاد برآورد که: دزد را متّهم نکنید، بادیه را من برده ام! (سیمای فرزندگان، ص 357).

ما عمرمان را به بطالت می گذرانیم!

از اهل جهنم می پرسند چرا جهنمی شدید؟ می گویند ما عمرمان را به بطالت می گذرانیم!

حداوند عمر را به ما به عنوان سرمایه داده است و اجازه نداریم آن را بیهوده از دست بدهیم. عمر ما امانتی است که به ما سپرده اند و فقط می توانیم آن را در کارهای مفید صرف کنیم اما متأسفانه عده ای هستند که عمرشان را به بطالت می گذرانند و قدر این سرمایه بسیار باارزش را نمی دانند!

در اینجا مصاحبه با یکی از افرادی که عمرشان بیخود و بی جهت هدر می رود را می آوریم!

بیست و چهار ساعت از زندگی یک بچه پولدار!

/ ماهی 40 میلیون پول توجیبی می گیرم

آبان ۱۳۹۳ - ۲۷:۲۲:۰۹

برای گپ زدن به شعبه ولی عصر یکی از کافه های زنجیره ای که پاتوق همیشگی اش است، دعوت مان می کند. ظاهرش شیک و باکلاس است ولی نه آنقدر که چیز متفاوتی در پوشش و مدل موهایش به چشم بیاید. اگر حرف هایش را نشنوی، باور نمی کنی که حقوق ماهیانه یک کارمند پول توجیبی یک روزش است.

همشهری جوان - محمد امیر احمدی: برای گپ زدن به شعبه ولی عصر یکی از کافه های زنجیره ای که پاتوق همیشگی اش است، دعوت مان می کند. ظاهرش شیک و باکلاس است ولی نه آنقدر که چیز متفاوتی در پوشش و مدل موهایش به چشم بیاید. اگر حرف هایش را نشنوی، باور نمی کنی که حقوق ماهیانه یک کارمند پول توجیبی یک روزش است. در حرف هایش غیر از بی خیالی مایه دارانه، نشان

خاصی از تامل و بچه پولداری نیست. حتی بیج بچه پولدارهای تهران را هم ندیده است و فقط از این
ور و آن ور تعریف هایش را شنیده است

ساعت از زندگی یک بچه پولدار واقعی 24

مثل بیشتر پولدارها، در مقابل سوال هایی مثل «این همه پول را از کجا آوردی؟» گارد دارد و از همان
اول شرط می کند که از این سوال ها نپرسیم. حتی با اینکه در رابطه با خانه و زندگی اش فکت های قابل
پیگیری می دهد ولی اصرار دارد اسمی ازش برده نشود. در مقابل اصرارها برای گفتن اسمش می خندد
«و می گوید: «حالا چه فرقی می کنه؟! اصلا بنویس علی علی زاده

قبول داری بچه پولداری؟

اگر به معنای بدش در نظر نگیریم، آره، چرا قبول نداشته باشم؟

درآمدت از چه راهی است؟ از خانواده پول می گیری؟

به طور ثابت که پول مشخصی بگیرم، نه؛ ولی هر وقت بخوام از خانه بیرون بروم، پدر، مادر بزرگ و
«پدر بزرگم جدا جدا می گویند «این پول را بگیر دست خالی بیرون نروی

این پول توجیبی تقریبا چقدر است؟

چیز ثابتی نیست. هر کسی هر چقدر پول نقد دم دستش باشد، یک مقدارش را به من می دهد.

حالا به طور میانگین چقدر می گیری؟

از هر نفر، سیصد چهارصد هزار تومان.

یعنی در ماه 30-40 میلیون تومان پول توجیبی می گیری؟

آره. حالا نه با این غلظت، چون کم و زیاد می شود. بسته به خواسته های آن زمانم پول می گیرم.

چه کار می کنی با این همه پول؟

این پول زیادی نیست برای خرج کردن. یعنی هر چقدر هم که پول داشته باشی، راه برای خرج کردنش وجود دارد. مثلاً پیراهن آت میلان را - که خیلی خوشم می آید - از نمایندگی اش 500 هزار تومان می خرم. یا یک کمر بند می بینم مارک است، یک میلیون پولش را می دهم. اینطور نیست که برای خرج کردن مشکلی داشته باشی.

به طور معمول صبح تا شب را چطور می گذرانی؟

می خندد(زندگی من صبح تا شب ندارد)

چرا؟

من معمولا 4 بعدازظهر از خواب بیدار می شوم و 8 صبح می خوابم

خب چهار عصر تا هشت صبح ات را چطور می گذرانی؟

بیدار که می شوم، غذایی که مادر بزرگم آماده کرده است را می خورم. دوش می گیرم و با بی ام و از خانه می زنم بیرون برای دور دور. البته اسم دور دور بد در رفته. اصلا اهل این نیستم که توی خیابان کسی را سوار کنم. با دوستانم قرار می گذارم و با ماشین توی خیابان می چرخیم. بیرون شام می خورم و شب خانه یکی جمع می شویم و تا هفت هشت صبح بیدار می مانیم

تا صبح چه کار می کنید؟

اگر پیش بچه ها باشم، دسته جمعی بازی می کنیم و اگر خانه تنها باشم معمولا تا صبح با لپ تاپم فیلم و سریال های روز دنیا را پیگیری می کنم. صبح هم یک چیزی می خورم و می خوابم

یعنی هر روز همینطور بی هدف توی خیابان چرخ می زنی؟

آره خب. این گاز دادن بهم حال می دهد، مخصوصا توی اتوبان -

هیچ کاری جذاب تر از دور دور نیست؟

نه واقعا. اینجا امکاناتی نداریم. مرکز تفریحی جذابی داریم؟ چه جایگزینی برای دور دور من هست؟

حوصله ات سر نمی رود؟ از این همه یکنواختی خسته نمی شوی؟

چرا؛ یک بار اینقدر حوصله ام سر رفته بود که رفتم در یک صرافی و با حقوق ماهی 800 هزار تومان کار کردم. همه مسخره می کردند و می گفتند تو که اینقدر پول داری، چرا اینجا کار می کنی ولی برای من پول مهم نبود. می خواستم یک کاری کنم که احساس مثبت بودن بهم دست بدهد. البته بعد از یک مدت که کار یاد گرفته بودم، به مشکل خوردم و بیرون آمدم

تمام دوستان از نظر مالی در سطح خودتان هستند؟

نه. من چون منیریه هستم، دوست با درآمد پایین هم زیاد دارم. بعضی شب ها این دوستانم دعوت می کنند خانه شان و تا صبح با ایکس باکس فوتبال بازی می کنیم. خیلی بهم حال می دهد. گاهی وقت ها هم فیلم و سریال می بینیم و کله سحر می رویم کله پزی

تا حالا شده است کسی از این دوستان به این خرج کردن های بی رویه ات ایراد بگیرد؟

زیاد پیش می آید. یکی از دوستانم - که چهره شناخته شده ای هم هست - بهم می گوید می دانی با این شلوار مثلا دو میلیون تومانی تو، چند نفر می توانند شلوارهای معمولی بخرند؟

ساعت از زندگی یک بچه پولدار واقعی 24

چه واکنشی نشان می دهی؟

خب منم آدمم. برایم مهم است که یک عده به نان شب شان هم محتاجند؛ این قضیه ذهنم را آزار می دهد و تا حدی کمک می کنم ولی مسئول بی پولی این آدم ها که من نیستم

مثلا به این بچه های سر چهارراه ها، چقدر کمک می کنی؟

یک اشتباهی که در مورد من می کنید این است که انگار با این فضاها غریبه ام و فقط از پشت شیشه ماشینم می بینم شان ولی گفتم، خانه ما منیریه است و من با خیلی از این آدم ها برخورد دارم

واقعا؟ حالا با این همه درآمد، چرا منیریه؟

ما خانوادگی در این محل بزرگ شدیم و با این فضاها حال می کنیم. البته خانه مان خفن است. فکر تان سمت خانه کلنگی های محل نرود

...راستش باورش برایم سخت است

چرا؟ ما اینقدر آدم های عجیبی نیستیم

چرا فرق می کنید دیگر! مثلا تا حالا شده برای پول لنگ بمانی؟

آره خب. من هم چیزهایی می خواستم که نتوانسته ام بخرم یا مثلاً اینکه پول زیاد دارم، دلیل نمی شود با فروشنده ها چانه نزوم و فروشنده هر چقدر گفت من هم بدهم. بحث کلاس و این حرف ها به کنار ولی هر وقت حس کنم که می خواهد سرم را کلاه بگذارد، سعی می کنم با بحث، از حقم دفاع کنم. بارها شده است 200-300 هزار تومان از قیمت اولیه ارزان تر خریده ام.

سخت ترین لحظات زندگی ات که حسابی کلافه ات کرده کی بوده؟

چند ماه پیش ماشینم را فروختم و گفتم یک مدت بدون ماشین زندگی می کنم. یک هفته نرسیده بود که اینقدر کلافه شدم که رفتم پیش بابا و گفتم «بابا، من دیگه خسته شدم، ماشین می خوام.» بابا هم گفت برو هر کدام را می خواهی بخر و همین بی ام و را برایم خرید^{۱۲}.

ایهاالناس جهان جای تن آسانی نیست

مرد دانا، به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر؟

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمی را بتر از علت نادانی نیست

روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد

نتوان دید در آینه که نورانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروزست

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن

کاین به سرپنجگی ظاهر جسمانی نیست

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدای
مردم افکن‌تر ازین غول بیابانی نیست
عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند
مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست
با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی
کالتماس تو به جز راحت نفسانی نیست
خانه پرگندم و یک جو نفرستاده به گور
برگ مرگت چو غم برگ زمستانی نیست
ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند
بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست
آخری نیست تمنای سر و سامان را
سر و سامان به از بیسر و سامانی نیست
آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد
عارفان جمع بکردند و پریشانی نیست
وانکه را خیمه به صحرای فراغت زده‌اند
گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست
یک نصیحت ز سر صدق جهانی ارزد
مشنوار در سخنم فایده دو جهانی نیست
حاصل عمر تلف کرده و ایام به لغو
گذرانیده، به جز حیف و پشیمانی نیست
سعدیا گرچه سخندان و مصالح گویی
به عمل کار برآید به سخندانی نیست
تا به خرمن برسد کشت امید که تراست
چاره کار به جز دیده بارانی نیست
گر گدایی کنی از درگاه او کن باری
که گدایان درش را سر سلطانی نیست
یارب از نیست به هست آمده صنع توایم
وانچه هست از نظر علم تو پنهانی نیست

گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی
روی نومیدیم از حضرت سلطانی نیست
ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت؟
تو ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست
دست حسرت گزی ار یک درمت فوت شود
هیچت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست (سعدی قصیده شماره 7)

نداشتن راهنما فرزندان را به بیراهه ببرد!

نداشتن پدری که فرزند را راهنمایی کند یا مادری که فرزند را در مسیر درست قرار دهد یا رفیقی که ادم را نصیحت کند و اشتباهات او را یادآوری نماید و عیبهای او را بگوید و باعث شده تا این جوان و امثال این جوان هیچ از هدف از زندگی کردن ندانند! و در تاریکی بسر ببرند و بدون هیچ توشه ای از این دنیا به عالم دیگر بروند!

ولی افرادی که والدین و مربیان و دوستان دلسوزی داشتند چقدر خوب از عمرشان بهره بردند
شهید مطهری چهار ساعت استراحت داشت... گاه شام برا این الله بروجردی می آوردند ایشان ملتفت نمی شد از بس غرق مطالعه بود... علی بن مهزیار بیست سفر مکه رفت تا شاید امام زمان علیه السلام را ملاقات کند. ولی ما تا در پمپ بنزین! هم برای یافتن حجت خدا نمی رویم!....
در قیامت از جوانی می پرسند که در چه چیزی صرف کرده ایم...

:.امام صادق علیه السلام می فرماید

«لیس فی الدنیا شیء اعزّ من قلبک و وقتک»

.در جهان هستی، چیزی با ارزش تر از قلب و وقت تو نیست

:نیز حضرت علی علیه السلام می فرماید

«بقیة عمر المرء لا قیمة له یدکر با ما فات و یحیی بها ما امارت»

نمی توان برای باقی مانده عمر انسان بهایی معین نمود، زیرا می توان با آن باقی مانده، گذشته را جبران کرد و کوتاهی ها را به ثمر رساند....رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «اهل بهشت بر چیزی تاسف نمی خورند مگر بر آن ساعتی که در دنیا مشغول کار خیر و ذکر خدا نبوده اند....در احوال حضرت امام سجاد(ع) آمده است وقتی آرایشگری موی شارب آن حضرت را کوتاه می نمود متوجه شد که لب های مبارک ایشان که به ذکر الهی مشغول بود، مرتب تکان می خورد به نحوی که اصلاح سر و صورت را با اشکال مواجه می سازد. چون آرایشگر از امام خواهش نمود اندکی ذکر نگوید تا وی بتواند کارش را انجام دهد، حضرت خطاب به وی فرمودند: اگر در این لحظاتی که تو می گویی از ذکر خدا غافل بمانم و مرگ مرا درک کند چه ضمانتی می توانی بکنی؟ پس ای عزیز! نگذار حتی لحظه ای از عمرت هدر رود و برای همه ساعات شبانه روزت برنامه ریزی کن و از خدا بخواه عمرت را بابرکت....قرار دهد

خانمی می گفت شوهرم معتاد است! شبانه روز در خواب است! او من باید خانه های مردم بروم کار کنم و خرج زندگی را در بیاورم!

چه بسیار افرادی که اکثر عمر خود را در خواب و در بطالت و در کارهای لغو و بیهوده می گذرانند و قدر عمر با ارزش خود را نمی دانند!

در روایتی از مولی علی (ع) است که عمر تو همان وقت تو است که در آنی *إِنَّ عَمْرَكَ وَتَكَ الذِّي أَنْتَ فِيهِ* (غرر الحکم، 3231) و در مقابل نیز فرموده: همانا وقت های تو اجزاء عمر تو است و سپس نصیحت نموده که مواظب باش از آن جز در جهت نجات خویش بهره نگیری. *إِنَّ أَوْقَاتَكَ أَجْزَاءُ عَمْرِكَ، فَلَا تُنْفِذْ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ* بدون شک اوقاتی که می گذرانی پاره های عمر تو هستند، لذا نباید وقت خود را تمام کنی مگر در چیزی که نجات تو در آن باشد. (همان، 3642)

در کلام دیگری فرموده: عمر، مجموعه نفس هایی است که می کشی *العمر أنفاس معدده* (همان، 535) هر نفسی که آدمی می کشد، در حقیقت پاره ای از عمر خویش را سپری نموده است. بهره گیری از

وقت بزرگترین توفیقی است که نصیب بشر می شود، و او می تواند در پرتو آن به اهداف عالیه برسد، و به پیروزی در همه ابعاد دست یابد.

امیر مؤمنان (ع) در این زمینه فرموده: همانا عمر تو، مهریه سعادت و خوشبختی تو است به شرط آنکه، آن را در طاعت و بندگی پروردگارت، به پایان ببری، إِنَّ عُمْرَكَ مَهْرُ سَعَادَتِكَ، اِنْ أَنْفَقْتَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّكَ. غرر الحکم، ج 3429

آن امام همام در کلام گهر بار دیگری فرموده: . به راستی که زیانکار کسی است که در جهت عمرش زیان کرده؛ و بهره وری که دیگران به او در خرج عمرش حسرت خورند کسی است که وقتش را در طاعت پروردگارش تمام کرده است. اِنْ الْمَغْبُونِ مِنْ غَبْنِ عَمْرِهِ، وَإِنْ الْمَغْبُوطِ مِنْ أَنْفَذِ عَمْرِهِ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ. همان، 3502

و نیز فرمود: برای نفس شما قیمتی جز بهشت نیست، جانتان و خودتان را به غیر از بهشت، به چیز دیگری، نفروشید.

فلیس لا نفسکم ثمن الا الجنة فلا تتبعوها الا بها. بحار الانوار، ج 1، ص 144

سعدی چیزی را برای سنجش ارزش وقت نیافته جز شب قدر را که مطابق قرآن بهتر از هزار ماه است: آنجا که گوید

قضا روزگاری زمن در ربود که هر روزش از پی شب قدر بود

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

و از سخنان، امام صادق(ع) است که هیچ چیزی عزیزتر از روح و وقت تو نیست: «لیس شیء اعزّ من قلبک و وقتک. لئالی الاخبار، ج 1، ص 16

پیامبر اکرم (ص) فرمود: در قیامت هیچ بنده ای قدم از قدم برنمی دارد، مگر اینکه از او سؤال می شود: عمرش را در چه کاری صرف نموده و از جوانی اش که در چه راهی تمام کرده است و از مالش که از چه راهی بدست آورده و چگونه مصرف نموده است و از محبت ما اهل بیت(ع). اذا کان یوم القیامه لا یزول العبد قدما عن قدم حتی یسئل عن اربعة اشياء، عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فی ما انفق و عن حبنا اهل البیت. (جامع الاخبار، ص 204)

علی علیه السلام فرمود: دو چیز است که قدر و قیمتشان را نمی شناسد، مگر کسی که آن دو را از دست داده باشد، یکی جوانی و دیگری تندرستی . شیئان لا یعرف فضلها الا من فقدهما: الشباب و العافیه. (غرر الحکم، ح 5764)

رسول گرامی اسلام در روایت بسیار عبرت آموزی به این حقیقت اشاره نموده است . ایشان فرموده: روز قیامت که می شود برای هر روز از عمر انسان بیست و چهار صندوقچه به تعداد ساعت های شبانه روز باز خواهد شد. صندوقچه ای را باز می کنند، و بنده آن را مملو از نور و سرور می یابد، در آن هنگام باندازه ای خوشحال می شود که اگر آن خوشحالی را به تمام اهل جهنم تقسیم کنند، همه آنها حالتی پیدا می کنند که درد سوزنده آتش را احساس نمی کنند، آن ساعتی است که در آن خدای تعالی را اطاعت نموده است.

سپس صندوقچه دیگری را باز می کنند و می بیند که پر از تاریکی و بوی بد بسیار ناراحت کننده است، در آن هنگام چنان ناله و حالت دردناکی پیدا می کند که اگر آن ناراحتی را به تمام اهل بهشت تقسیم کنند، لذت درک نعمت های بهشتی برای آنها نقصان می یابد، آن ساعتی است که در آن، خدای تعالی را معصیت نموده است.

پس از آن صندوقچه دیگری را باز می کنند و مشاهده می کند که کاملاً خالی است، یعنی محتوای آن نه باعث خوشحالی او می شود و نه باعث آزار او، این ساعتی است که در آن خوابیده و یا به کارهای مباح دنیا مشغول شده است، در این لحظه است که احساس خسارت می کند و تاسف می خورد که چرا از آن فرصت های سرنوشت ساز بهره نبرده، در صورت که می توانست آنها را پر از کارهای نیکی و نور و سروری کند که قابل توصیف نباشد.

بعد می فرماید: به همین خاطر است که قرآن کریم قیامت را روز تغابن نامیده است. یفتح للعبد یوم القيامة علی کل یوم من أيام عمره أربعة وعشرون خزائنة عدد ساعات الليل والنهار ، فخرائنة یجدها مملوءة نورا وسرورا فیناله عند مشاهدتها من الفرح والسرور ما لو وزع علی أهل النار لأدهشهم عن الإحساس بألم النار ، وهی الساعة التي أطاع فیها ربه ، ثم یفتح له خزائنة أخرى فیراها مظلمة منتنة مفزعة فیناله عند مشاهدتها من الفزع والجزع ما لو قسم علی أهل الجنة لنقص علیهم نعيمها ، وهی الساعة التي عصی فیها ربه ، ثم یفتح له خزائنة أخرى فیراها فارغة لیس فیها ما یسرره ولا ما یسوؤه ، وهی الساعة التي

نام فيها أو اشتغل فيها بشئ من مباحات الدنيا ، فينالها من الغبن والأسف على فواتها - حيث كان متمكنا من أن يملأها حسنات - ما لا يوصف ، ومن هذا قوله تعالى : (ذلك يوم التغابن) . (بحار الانوار، ج 7، ص 262)

ما قیامت را باور نمی داشتیم!

وقتی از اهل جهنم می پرسند چرا جهنمی شدید؟ می گویند ما قیامت را باور نداشتیم و انکار می کردیم!

ما از این منکران قیامت می پرسیم:

چگونه میشود که هزاران پیامبر راستگو بیایند و بگویند ما از طرف خدا آمده ایم تا به شما اعلام کنیم که روز قیامت هست و در قیامت، دادگاه الهی برای همه برپا میشود... ولی باز هم عده ای ان را انکار کنند؟ اگر به کسی که منکر قیامت است شخص دیوانه ای بگوید در لباست عقرب است! با اینکه دیوانه است ولی ان فرد منکر باخود می گوید شاید یک درصد راست بگوید لذا لباس خود را تکان می دهد مبادا عقربی در ان باشد! ولی حرف اینهمه پیامبران و امامان و علمای ربانی را که همه عاقل و راستگو و امین بوده اند باور ندارد!

داستان پادشاه کافر و وزیر مومن

در زمان قدیم پادشاهی بود که به خدا ایمان نداشت اما وزیری داشت که خدا پرست بود. هر چه وزیر برای اثبات خدا دلیل می آورد، شاه قبول نمی کرد تا این که وزیر دستور داد در یک بیابان دور افتاده که هیچ ساختمان و درختی نبود، یک ساختمان خیلی خوبی ساختند و اطراف آن را درخت کاری کرده و جوی های آب در زیر درختان جاری ساختند. یک روز وزیر، پادشاه را به شکار دعوت کرد. پادشاه نگاهش به آن ساختمان افتاد و از وزیر پرسید: در زمان های گذشته که برای شکار به این جا می آمدم، چنین ساختمانی نبود. چه کسی این ها را ساخته است؟

وزیر پاسخ داد: این ها خود به خود به وجود آمده اند. پادشاه گفت: مرا مسخره می کنی؟ این چه حرفی است که می زنی؟ آیا می شود که این ساختمان زیبا خودش ساخته شده باشد؟ وزیر گفت: وقتی بنای این ساختمان محقر و کوچک بدون بنا غیر ممکن باشد، چگونه می شود که بنای آسمان ها و زمین و موجودات بسیاری که روی آن هستند، بدون آفریدگار باشد؟! پادشاه متوجه شد و به وجود خدا اعتراف کرد.

دلایل وقوع قیامت:

علماء کلام و اصول اعتقادات، چند دلیل برای وجود جهان پس از مرگ را اقامه می نمایند . اگر از آنها پرسیده شود: به چه دلیل، روز قیامت باید باشد و به چه دلیل، بهشت و جهنم وجود دارد می گویند:

1 - عدالت خداوند: ما معتقدیم که خداوند سبحان عادل است . از طرفی انسانها، یا مؤمنند و یا کافر هستند ! عدالت خدا، اقتضاء می کند که مؤمن را پاداش دهند و کافر را عقاب نمایند ! و در عالم دنیا، مجالی نیست که این عدالت، اجرا شود . پس باید، جهانی دیگر باشد، تا نیکوکار را پاداش و معصیتکار را عقاب نمایند !

2 - حکمت پروردگار: آیا خداوند، این جهان و مخلوقاتش را عبث و بیهوده، خلق نموده است آیا خداوند سبحان انس و جن را آفرید تا گروهی از آنان اطاعت او را بکنند و گروهی دیگر، او را نافرمانی کنند ولی با مردن آنان، همه چیز تمام شود آیا هدف از خلقت، آن است که ما انسانها، مدتی را در این دنیا عمر سپری کنیم و بعد با مردن فانی شویم؟ و آیا این آسمانها و زمین ها و مخلوقات دیگر، بدون هدف و حکمت، خلق شده اند؟ این از

1 . سوره یس، آیه 79.

(233)

خداوند حکیم و مدبر، منتفی ست .

3 - هشدار پیامبران و کتب آسمانی: از ابتدای خلقت تاکنون، هزاران پیامبر و وصی پیامبر، اعلام کرده اند که روز قیامت وجود دارد ! دادگاه الهی و محاسبه اعمال اجرا می گردد ! انس و جن، دوباره زنده گشته و مشمول بهشت و نعمتهایش و یا جهنم و عذابهایش،

می‌گردند اگر با این اخبار، به یقین نرسیم، لااقل عقل ما احتمال صحت این هشدارها را می‌دهد و باید ضرر محتمل را که مشمول عذاب شدن است را بدهیم!

4- آیات بیشماری در قرآن کریم بر معاد دلالت دارد و خداوند سبحان کسانی را که قیامت را انکار کنند به عذاب دردناک تهدید نموده است.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا عَلِيمًا»⁽¹⁾

یعنی: آنانی که به جهان دیگر اعتقاد ندارند، برای آنان عذاب دردناک است.

5- هزاران روایت و حدیث نیز درباره حوادث پس از مرگ، رجعت، نفخ صور و برپایی دادگاه عظیم قیامت و بهشت و جهنم، وجود دارد.

6- همه پیامبران بر وجود قیامت و عالم پس از مرگ تاکید نموده‌اند و در کتابهای آسمانی این مطلب نقل شده است.

7- افرادی بوده‌اند که پس از مرگ بدلایلی زنده شده‌اند و بدنیا برگشته و مدتی ولو کوتاه زندگی نموده‌اند.

از جمله هفتاد نفر از همراهان حضرت موسی علیه‌السلام که تقاضای دیدار با خداوند سبحان را کرده بودند بوسیله صاعقه مردند. اما با درخواست حضرت موسی علیه‌السلام، خداوند سبحان آن‌ها را زنده کرد.⁽²⁾

جوانی در بنی اسرائیل بوسیله فرد ناشناسی کشته شد و نزدیک بود که درگیری طایفه‌ای در بنی اسرائیل اتفاق بیافتد که خداوند سبحان به موسی علیه‌السلام دستور داد تا گاوی را

کشته و دُم آن را به جنازه بزنند . این کار را کردند و جوان مقتول زنده شد و قاتل خود را معرفی نمود و مدتی هم زندگی کرد .⁽³⁾

1 . سوره اسراء، آیه 10.

2 . سوره بقره، آیه 55.

3 . سوره بقره، آیه 72.

(234)

هزاران نفر برای این که گرفتار طاعون نشوند از شهر خود فرار کردند ولی در حال فرار مردند . حضرت حزقیل وقتی با جنازه آنها برخورد کرد دعا کرد تا خداوند سبحان آنها را زنده نماید . خداوند سبحان دعایش را مستجاب کرد و آنها زنده شده و ادامه زندگی دادند .⁽¹⁾

عزیز نبی در سن پنجاه سالگی در محل استراحت خود مرد و بعد از صد سال زنده شد .⁽²⁾

حضرت عیسی علیه السلام مردگانی را زنده کرد از جمله مادرش مریم علیها السلام را و همچنین رفیقی که حضرت داشت و مرده بود و دختر شخص روستایی و غیره .⁽³⁾

اصحاب کهف بعد از سیصد و نُه سال زنده شدند.

زنده شدن دو کودک سربریده: روزی یکی از انصار، پیامبر را به منزلش دعوت نمود .
برای میهمانی یک بزغاله‌ای را سربردند و میزبان به مسجد نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
رفت . دو تا از کودکان این مرد، وقتی سر بردن بزغاله را دیدند، یکی به دیگری گفت بیا
تا منهم تو را سربریم ! او هم قبول کرد و پسر دیگر سر او را ذبح کرد ! در همین موقع
مادرشان متوجه شد و فریادی کشید ! کودک قاتل از ترس به بالای پشت بام رفت ولی از
آنجا پرتاپ شد و مرد ! مادرشان جسد این دو را پنهان نمود و به شوهرش چیزی نگفت .
وقتی پیامبر آمد و برای او سفره انداختند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله ! از آنها
بخواه تا فرزندانشان را سر سفره دعوت کنند !

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این مطلب را از آنان خواست و پدر هم سراغ بچه‌هایش را از
مادرشان گرفت ولی او گفت که جایی رفته‌اند و الان نیستند . با اصرار پیامبر و پدر دو
کودک، زن ماجرای کشته شدن فرزندانشان را تعریف کرد .

حضرت دستور داد که جسد آنان را بیاورند . وقتی آوردند، پیامبر دعا کرد و هر دو زنده و
سالم شدند و سر سفره نشستند .⁽⁴⁾

1 . سوره بقره، آیه 243.

2 . سوره بقره، آیه 259.

3 . سوره آل عمران، آیه 49.

زنده شدن سام!

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عده ای از یمن نزد حضرت آمدند و گفتند:

ما باقیمانده ملتهای گذشته از آل نوح علیه السلام هستیم. حضرت سام علیه السلام که جانشین نوح علیه السلام بوده است در کتابش آورده که هر پیامبری جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد.

گفتند اگر از او معجزه ای بخواهیم می تواند انجام دهد؟

پیامبر ص فرمود، با اذن الهی آری! سپس حضرت به علی علیه السلام فرمود با آنان به مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!

علی علیه السلام همراه آنان به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و سپس پایش را بر زمین نزدیک محراب زد. ناگاه زمین باز شد و تابوتی ظاهر گشت و از میان تابوت، پیامبری که صورتش مثل ماه می درخشید و خاک از سر و صورتش می تکاند و ریش بلندی داشت، بیرون آمد و گفت:

«اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله سيد المرسلين و أنك على وصي محمد سيد الوصيين وانا سام بن نوح»!

در این موقع آنان کتابهای خود را باز کردند تا قیافه سام را با آنچه در کتاب آمده مطابق دیدند .

آنها گفتند: ای سام ! ما خواستار خواندن سوره‌ای از کتاب نوح علیه‌السلام هستیم !
سام شروع به خواندن سوره‌ای کرد و سپس بر علی علیه‌السلام سلام کرد و در تابوت خوابید و زمین بر هم آمد و مثل سابق شد .

آنها با دیدن این معجزه گفتند: تنها دین در نزد خداوند سبحان اسلام است .⁽¹⁾

نشان دادن علی علیه‌السلام بعد از شهادتش

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، عده‌ای نزد امام حسن علیه‌السلام آمدند و درخواست کردند که: از آن معجزاتی که پدرت داشت، تو هم یکی بما نشان بده !

امام فرمود: آنگاه ایمان می‌آورید؟

گفتند: آری ! بخدا سوگند ایمان می‌آوریم .

1 . بحار، ج 41، ص 212.

حضرت گوشه پرده را کنار زدند . ناگاه مردم مشاهده کردند که علی علیه السلام در آنجا نشسته است .

امام فرمود: این شخص را می شناسید؟

گفتند: آری این امیرمؤمنان علی علیه السلام است . ما همگی شهادت می دهیم که تو حجت بر حق خدایی و تو بعد از علی علیه السلام امام هستی . همانطور که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام او را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد، تو هم امیرمؤمنان را بما نشان دادی .

امام فرمود: مگر سخن خداوند سبحان را در قرآن نخوانده اید که می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»⁽¹⁾ (به کشته های در راه خدا مرده نگوئید بلکه آنان زنده بوده ولی شما متوجه نمی شوید)

وقتی که شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند، درباره ما چه می توانید بگوئید؟

همگی گفتند: ای فرزند رسول خدا! ما ایمان آوردیم و تو را تصدیق می کنیم.⁽²⁾

زنده شدن پیرزن!

یحیی بن امّ الطویل می گوید:

ما نزد امام حسین علیه السلام بودیم که جوانی گریه کنان نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت:

مادرم از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است . فقط گفته است که در مورد اموالش به نظر شما عمل کنیم .

امام علیه السلام فرمود: بلند شوید تا بخانه او برویم .

ما هم با امام بخانه پیرزن رفتیم . وقتی داخل خانه آن زن شدیم، امام علیه السلام از خداوند سبحان خواستند تا او را زنده کند تا وصیت خود را انجام دهد .

ناگاه پیرزن زنده شد و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد . سپس به امام گفت: ای مولایم ! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید بمن بفرمایید .

امام علیه السلام داخل اطاق شدند و به او فرمودند: خداوند سبحان تو را رحمت کند .

1 . سوره بقره، آیه 154.

2 . بحار، ج 43.

(237)

وصیتهای خود را بکن !

او گفت: ای فرزند رسول خدا ! من مقداری ثروت دارم که در فلان جا گذاشته‌ام و یک سومش در اختیار شما است تا به شیعیانت بدهی و دو سوم دیگر مال پسر من باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد . و اگر با شما اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرد این دو سوم را

هم شما بردارید و او حقی ندارد . سپس از امام درخواست کرد که بعد از مردن بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگش را امام انجام دهد . این سخنان را گفت و مُرد .⁽¹⁾

نزدیک به هزار آیه در قرآن کریم مربوط به معاد است که از لحظات مردن تا عالم بزخ و روز قیامت و بهشت و جهنم سخن گفته . از جمله این آیات:

1 - همه موجودات به غیر از ذات اقدس الهی فانی می شوند . «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَجَهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»⁽²⁾ یعنی هر که بر روی زمین است می میرد بجز خدای صاحب جلال و اکرام .

2 - هر شخصی باید مزه مرگ را بچشد ! «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»⁽³⁾

3 - مأمورین قبض روح، کفار را با شکنجه و مؤمنین را بشارت و سرور قبض روح می نمایند . «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا» قسم به فرشتگانی که جان کفار را با غضب می گیرند . و جان مؤمنین را با بشارت و رحمت می گیرند . «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا» قسم به فرشتگانی که جان مؤمنین را با خوشی قبض می کنند .

4 - شیطان می خواهد مؤمن را در هنگام جان دادن گول بزند ! (خداوند سبحان اهل ایمان را در دنیا و آخرت ثابت قدم و استوار نگه می دارد .)⁽⁴⁾

1 . بحار، ج 44، ص 181.

2 . سوره الرحمن، آیه 26.

3. سورة آل عمران، آیه 185.

4. سورة ابراهيم، آیه 3.